



در خیابان های سرد شب

من پشیمان نیستم
من به این تسلیم میانديشتم، این تسلیم دردآلود
من صلیب سرنوشتم را
بر فراز تپه های قتلگاه خویش بوسیدم

در خیابان های سرد شب
جفت ها پیوسته با تردید
یکدیگر را ترک میگویند
در خیابان های سرد شب
جز خدافظ، خداحافظ، صدائی نیست

من پشیمان نیستم
قلب من گویی در آنسوی زمان جاریست
زندگی قلب مرا تکرار خواهد کرد
و گل قاصد که بر دریاچه های باد میراند
و را تکرار خواهد کرد

آه ، میبینی
که چگونه پوست من میدرد از هم ؟
که چگونه شیر در رگهای آبی رنگ پستانهای سرد من
مایه میبندد ؟
که چگونه خون
رویش غضروفیش را در کمرگاه صبور من
میکنند آغاز ؟
من تو هستم تو
و کسی که دوست میدارد
و کسی که در درون خود
ناگهان پیوند گنگی باز مییابد

باز هزاران چیز غربتبار نامعلوم
و تمام شهوت تند زمین هستم
که تمام آبها را میکشد در خویش
تا تمام دشتها را بارور سازد

گوش کن

به صدای دور دست من
در مه سنگین اوراد سحرگاهی
و مرا در ساکت آئینه ها بنگر
که چگونه باز، با ته مانده های دستهایم
عمق تاریک تمام خوابها را لمس میسازم
و دلم را خالکوبی میکنم چون لکه ای خونین
بر سعادت‌های معصومانه هستی

من پشیمان نیستم

از من، ای محبوب من ، با یک من دیگر
که تو او را در خیابان های سرد شب
با همین چشمان عاشق باز خواهی یافت
گفتگو کن
و بیاد آور مرا در بوسه اندوهگین او
بر خطوط مهربان زیر چشمانت

فروغ فرخزاد